

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در مسیر پدر

خاطرات کوتاه از شخصیت
امام سید مجتبی حسینی خامنه‌ای

فهرست

الف) مدیریت

- ۷ ... (۱) أشبه الناسِ بِإمامنا الشهيد!
۸ ... (۲) فرماندهی بی‌درجه
۹ ... (۳) گمنامِ بسیارِ فعال
۱۰ ... (۴) بهتر از بهترین‌ها!

ب) علوم دینی و حوزوی

- ۱۱ ... (۵) او یک نابغه است!
۱۲ ... (۶) استاد بدون کرسی

ج) تواضع

- ۱۳ ... (۷) خواستگاری یک آقازاده
۱۴ ... (۸) استادِ استادها
۱۵ ... (۹) شاگرد عاشق!
۱۶ ... (۱۰) عاشقانه‌ای برای پدر
۱۷ ... (۱۱) فرار از میهمان خاص

د) ساده‌زیستی

- ۱۸ ... (۱۲) دورریز نداریم!
۱۹ ... (۱۳) ملحفه‌ی چهل‌تکه
۲۰ ... (۱۴) بازاریشناس ایرانی
۲۱ ... (۱۵) حلقه با برکت
۲۲ ... (۱۶) شرط پدران
۲۳ ... (۱۷) در مسیر پدر

هـ) مردمی بودن

- ۲۴ ... ۱۸) من حسینی ام!
۲۵ ... ۱۹) آخوندهای آب میوه گیر
۲۶ ... ۲۰) فرار از فاصله
۲۷ ... ۲۱) میان مردم
۲۸ ... ۲۲) عکس حاشیه ساز
۲۹ ... ۲۳) کفش های گلی
۳۰ ... ۲۴) طلبه دوست داشتنی!
۳۲ ... ۲۵) آخوند و تئاتر!

و) خوش اخلاقی

- ۳۳ ... ۲۶) داماد خوش اخلاق
۳۴ ... ۲۷) دعا برای دروغگویان

ز) شجاعت

- ۳۵ ... ۲۸) روحیه گرفتیم!

الف) مدیریت

۱) أشبهُ الناسِ بإمامنا الشهيد!

«ایشان از بین فرزندان، از جهت سیاسی به من نزدیکتر هستند.»

این جمله را رهبر شهید انقلاب درباره‌ی او به پدر خانمش، دکتر غلامعلی حداد عادل، گفته بود. وقتی دختر دکتر حداد عادل را برای او خواستگاری کردند، دکتر خدمت رهبر انقلاب رسیده بود و این جمله را از ایشان شنیده بود. بله، رهبر شهید انقلاب، آیت‌الله مجتبی خامنه‌ای را آن‌چنان مدیر جامعی می‌دید که سردار علی فدوی، جانشین فرماندهی کل سپاه پاسداران، نقل می‌کند: «آقا به من فرمودند: نظرات آقا مجتبی نظر من است، من بعضی از مطالب را از طریق ایشان به شما می‌گویم.»

این جمله‌ی رهبر شهید انقلاب را، آقای حسین فدایی، رئیس دفتر بازرسی رهبری، حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعلی اصغر حجازی، قائم مقام دفتر رهبری و دیگر افراد دفتر رهبر شهید انقلاب، بارها و بارها نقل کرده‌اند.

منبع: ویژه‌نامه‌ی رصدی شناختی فکرت، مرکز رصد فکرت
رهیافتی نو در پایش و تحلیل اندیشه کشور، اسفند ۱۴۰۴.

۲) فرماندهی بی‌درجه

او، سردار قاسم سلیمانی و سیدحسن نصرالله بارها جلسات سه نفره می‌گذاشتند. او را رهبر شهید انقلاب به نمایندگی از خود به جلسه می‌فرستاد. موضوع جلسات هم مشخص بود؛ مسائل منطقه و محور مقاومت. گاهی این جلسات، بین او و سیدحسن دونفره می‌شد و ساعت‌ها طول می‌کشید. او که در قامت یک فرماندهی نظامی و راهبردی، چنین اشراف و پیگیری پیرامون محور مقاومت دارد، و بارها از طرف رهبر انقلاب به عنوان نماینده در جلسات مهم سیاسی و نظامی حضور داشته است، همان بزرگ متواضعی است که به تازگی، رهبری جمهوری اسلامی را عهده‌دار گشته است: آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای.

برگرفته از روایت حجت‌الاسلام والمسلمین علوی گرگانی
(نواده‌ی مرحوم آیت‌الله سیدمحمدعلی علوی گرگانی)

<https://ana.ir/fa/news/1040454>

منبع:

۳) گمنام بسیار فعال

سال ۱۳۹۷ برای ایران، سالی پر از فراز و فرود بود؛ از اعتصاب کامیونداران، حوادث تروریستی مثل اتفاق رژه‌ی نیروهای مسلح در اهواز تا بحران دلار و خروج ترامپ از برجام. در این میان، فرمان رهبر شهید انقلاب برجسته بود؛ دستوری به قوه قضائیه برای اقدامات ویژه، سریع و قاطع درباره‌ی پرونده‌های مفسد اقتصادی؛ که در پی آن، چند شخصیت، از جمله وزیر رفاه دولت اسبق، محکوم گشته و افراد معروف به سلطان سکه و سلطان قیر اعدام شدند.

یکی از مهم‌ترین پدیده‌های سال ۹۷، در دهه فجر آن نمایان شد؛ یعنی صدور بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی توسط رهبر شهید انقلاب. ایشان با تأکید بر امید واقع‌بینانه به آینده و نقش جوانان در برداشتن گام بزرگ دوم به سمت آرمان‌ها، خطاب به جوانان و آینده‌سازان ایران، الزامات این جهاد بزرگ را بیان کردند.

حالا، در میان سیل رویدادهای سال ۱۳۹۷، رهبر شهید انقلاب به آیت‌الله مجتبی خامنه‌ای تکلیف می‌کنند که: «امسال به قم نروید. جریان انقلابی را ساماندهی کن.» پیرو همین فرمان، آیت‌الله مجتبی خامنه‌ای، جلساتی را مرتباً با حضور شهید رئیسی، آقایان حداد عادل، لاریجانی، باهنر و... برگزار و این امر ولی را مجدّانه پیگیری می‌کردند.

منبع: ویژه‌نامه‌ی رصدی شناختی فکرت، مرکز رصد فکرت
رهیافتی نو در پایش و تحلیل اندیشه کشور، اسفند ۱۴۰۴.

۴) بهتر از بهترین‌ها!

اسفندماه ۱۴۰۴ بود. حدوداً ده روز از آن شنبه‌ی تلخ می‌گذشت. دوست و دشمن منتظر شنیدن نتیجه‌ی جلسه‌ی مهمی بودند که هنوز برگزار نشده بود. خیلی‌ها می‌گفتند به خاطر شرایط جنگی و امنیتی کشور، جلسه برگزار نخواهد شد؛ شاید هم برگزار شود، ولی نتیجه‌اش حال‌احالاها در خفا بماند. خلاصه، هر کسی چیزی می‌گفت؛ تا اینکه بالأخره، انتظارها و گمانه‌زنی‌ها به پایان رسید. صدا و سیما خبر داد که جلسه‌ی خبرگان رهبری با حضور بیش از دو سوم اعضا (یعنی بالاتر از حداقل قانونی) برگزار شده و رهبر سوم جمهوری اسلامی ایران انتخاب گشته است. خبرگان با قطعیت به کسی رأی داده بودند که حتی افراد بزرگی هم که نامشان برای رهبری پیشنهاد شده بود، او را اصلح معرفی کرده بودند: «آیت‌الله سید مجتبی خامنه‌ای.»

برگرفته از روایت آیت‌الله محسن اراکی، عضو هیئت رئیسه‌ی مجلس خبرگان رهبری

منبع: مستند حدیث گمنامی، خبرگزاری رسا (وابسته به حوزه‌ی علمیه)؛ رجوع شود به:

<https://www.aparat.com/v/aut8epm>

ب) علوم دینی و حوزوی

۵) او یک نابغه است!

«من با ایشان بحث علمی کرده‌ام و شهادت می‌دهم ایشان از نظر علمی، چیزی از بقیه کم ندارند!»

این شهادت را آیت‌الله سیدمحمدعلی موسوی جزائری، از فقهای بزرگ شیعه و عضو مجلس خبرگان رهبری درباره‌ی او می‌فرماید؛ درست مثل سایر علما و بزرگان حوزه که صراحتاً بر اجتهاد و نبوغ علمی او اذعان کرده‌اند. در این خصوص، مرحوم آیت‌الله محمد یزدی، رئیس سابق جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، رئیس پیشین مجلس خبرگان رهبری و عضو سابق فقهای شورای نگهبان، نیز گفته بود: «آقا مجتبی [خامنه‌ای] از مستعدترین و مبرزترین اشخاصی هستند که در درس ما شرکت می‌کنند و از نبوغ بالایی برخوردار می‌باشند.»

منبع: ویژه‌نامه‌ی رصدی شناختی فکرت، مرکز رصد فکرت
رهیافتی نو در پایش و تحلیل اندیشه کشور، اسفند ۱۴۰۴.

آیت‌الله سیدمحمدعلی موسوی جزائری درباره‌ی آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای هم چنین فرموده‌اند: «بنده طی مباحثات با آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای به این نتیجه رسیدم که ایشان صاحب نظر و دارای ملکه‌ی اجتهاد هستند و مجتهد محسوب می‌شوند.»

منبع: ارتباط تلفنی با ویژه‌برنامه‌ی تلویزیونی شبکه سه؛ رجوع
شود به: <https://www.khabaronline.ir/news/2192081>

۶) استاد بدون کرسی

پدرش از او خواسته بود بر کتاب «عروه الوثقی» حاشیه بزند. حوزوی‌ها خوب می‌دانند کسی که توانایی دارد بر عروه‌ی آیت‌الله سیدکاظم یزدی حاشیه بنویسد، یعنی اجتهادش به اثبات رسیده است. او با اینکه استاد بسیاری از استادان حوزه‌های علمیه‌ی قم بود، هیچ‌گاه به عنوان سخنران رسمی در جلسه‌ای شرکت نمی‌کرد؛ اجازه نمی‌داد برایش از القاب و عناوین حوزوی استفاده کنند؛ حتی در کلاس درس خارجش که از شلوغ‌ترین کلاس‌های قم بود، از میز و صندلی برای خودش استفاده نمی‌کرد، مگر به اصرار شاگردان.

برگرفته از روایت حجت‌الاسلام و المسلمین محمدجواد اکبری، استاد سطح عالی حوزه و از شاگردان آیت‌الله سیدمجتبی حسینی خامنه‌ای (منبع: رجوع شود به: www.khabaronline.ir/news/2205814)

به نقل از پایگاه فکر و فرهنگ مبلغ)

بعضی از شاگردهایش می‌گویند: «آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای، اگر پسر رهبر جمهوری اسلامی نمی‌بود، قطعاً به عنوان یکی از مراجع تقلید شیعه مطرح می‌بود، و یا حتی بالاتر از آن‌ها!»

به روایت حجت‌الاسلام و المسلمین روح‌الله بجان، از اساتید سطوح عالی حوزه‌ی علمیه‌ی تبریز و عضو شورای حوزه‌ی علمیه‌ی استان آذربایجان شرقی (منبع: رجوع شود به: <https://www.aparat.com/v/mevr8d5#video-description>)

حجت‌الاسلام و المسلمین محمدابراهیم کفیل، استاد سطوح عالی حوزه‌ی علمیه‌ی قم، نیز جمله‌ای نزدیک به این مضمون گفته‌اند. (منبع: رجوع شود به: <https://www.aparat.com/v/pxa2hc0#video-description>)

۷) خواستگاری یک آقا زاده

پدر و مادرم گوشه‌ای نشسته بودند و حرف می زدند. طولانی شد. رفتم جلو و قضیه را پرسیدم.

مادرم گفت: «می دانی برای خواهرت خواستگار آمده؟»

گفتم: «خُب این که طبیعی است!»

گفت: «اما این بار فرق دارد. خواستگار، پسر مقام معظم رهبری است!»

به عنوان برادر زهرا نگران شدم.

روز خواستگاری، زهرا و آقای سیدمجتبی خامنه‌ای توی اتاق نشستند به صحبت کردن. وقتی خواهرم از اتاق بیرون آمد، من پیش حاج آقامجتبی رفتم. کت و شلوار به تن داشت. این ماجرا مربوط به سال ۱۳۷۶ است. آن وقت، هنوز معمم نشده بود. احوال پرسى که کردیم، دیدم چیزی که در ایشان نیست، روحیه‌ی آقازادگی و تکبر و غرور است. خیلی زود، صحبت‌مان گل کرد و با هم صمیمی شدیم و من نگرانی‌ام به کلی برطرف شد.

برگرفته از فریدالدین حداد عادل، برادر همسر شهیده‌ی آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای

منبع: سالنامه‌ی مثلث، اسفند ۱۳۸۹، شماره‌ی ۷؛ رجوع شود به: <https://www.entekhab.ir/fa/news/21782>

۸) استاد استاداها

تعداد شاگردهایش به هزار و سیصد نفر رسیده بود، اما بدون تبلیغ. او اجازه نمی‌داد برای کلاسش بنری توی سطح شهر قم نصب شود.

بسیاری از شاگردانش اساتید عالی حوزه‌های علمیه قم بودند؛ بعضی‌هایشان حتی درس خارج فقه و اصول تدریس می‌کردند، اما او حتی نمی‌گذاشت برای کلاسش اطلاع‌رسانی معمولی بشود. اخبار تاریخ و ساعت کلاسش صرفاً زبانی بین شاگردهایش می‌چرخید و به گوش دیگران می‌رسید. آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای آن قدر از شهرت گریزان بود؛ که در تمام این سال‌ها، تعداد عکس‌ها و صوت‌های کلاسش و تصاویر منتشرشده از خودش به انگشتان یک دست هم نمی‌رسد!

برگرفته از روایت حجت‌الاسلام والمسلمین محمدجواد اکبری،
استاد سطح عالی حوزه و از شاگردان آیت‌الله سیدمجتبی
حسینی خامنه‌ای

منبع: رجوع شود به:

www.khabaronline.ir/news/2205814

به نقل از پایگاه فکر و فرهنگ مبلغ

۹) شاگرد عاشق!

به سیدمصطفی گفته بودند پسر آیت‌الله فلانی در این جا درس می‌گوید. او هم از سر ارادت رفت داخل؛ کلاسی در خیابان صفائیه‌ی قم. نشستن پای درس همانا و شیفته‌ی نبوغ علمی استادشدهن همانا! سیدمصطفی احمدی سیستانی که خودش از اساتید برجسته و سخت‌گیر حوزه بود، درباره‌ی استادش گفت: «او بی‌نظیر است!» تسلط استاد بر علوم فقه، اصول و رجال و همین‌طور، نوآوری‌هایش در علم و داشتن انسجام فکری در تمام زوایای دینی، برای او شگفت‌انگیز بود؛ آن قدر که دیگر ارادت به استاد و پدرش، علت ضعیفی برای شرکت در کلاس استاد می‌نمود؛ چرا که حالا او مجذوب جایگاه علمی بالا و البته، ادب استاد شده بود؛ استادی که با این همه شأن و مشغله، مقالات علمی شاگردانش را مطالعه می‌کرد، نظر می‌داد، نقد می‌کرد، مشورت می‌داد، تشویق می‌کرد، سؤالات آنان را می‌شنید و با آنان به گفت‌وگو می‌نشست؛ استادی که اگر کسی لحن متین و نشستن موقرانه‌اش را می‌دید، گمان نمی‌کرد او استاد کلاس باشد و آقازاده‌ی رهبر کشور!

برگرفته از روایت حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمصطفی احمدی سیستانی، استاد سطوح عالی حوزه‌ی قم و شاگرد آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای

منبع: مستند معزالمؤمنین، تولیدشده در بنیاد بین‌المللی رسانه و فضای مجازی سلمان

۱۰ عاشقانه‌ای برای پدر

شاگردان می‌ترسیدند آن سؤال را از استاد بپرسند؛ نه به خاطر این که اخلاق استاد بد باشد، نه! بلکه استاد آن قدر عاشقانه پدرش را دوست داشت و ابرازش می‌کرد، که طلبه‌ها جرأت نمی‌کردند بپرسند برنامه‌ی شما برای بعد از فوت پدرتان چیست؟!

یک بار، شاگردی دل را یک دله کرد: «استاد، شما برای بعد از پدرتان، فکر رهبرشدن ندارید؟!»

اندوه توی صورت آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای دوید. پاسخ داد: «والله العلی العظیم! حتی در رگ‌های پشت دستم هم تصور رهبری جریان ندارد، چه برسد در ذهنم!»

برگرفته از روایت حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمصطفی احمدی سیستانی، استاد سطوح عالی حوزه‌ی قم و شاگرد آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای

منبع: مستند معزالمؤمنین، تولیدشده در بنیاد بین‌المللی رسانه و فضای مجازی سلمان

۱۱) فرار از میهمان خاص

آن روز اصلاً از خانه بیرون نیامد! از قبل تر گفته بود خودشان را به زحمت نیندازند و فقط به خاطر او به تهران نیایند؛ اگر روزی کاری در تهران داشتند، آن وقت، جلسه با او را هم در برنامه‌ی آن روزشان بگنجانند. بنابراین، معمولاً برنامه این طور شده بود که هر وقت اساتید حوزه در بیت رهبری دیدار یا مراسمی داشتند، اگر با او هم کاری داشتند، زودتر می‌آمدند و جلسه با او را برگزار می‌کردند و بعد، می‌رفتند دنبال اموراتشان در دفتر پدرش. اما روزهایی که نمایندگان مجلس خبرگان رهبری با پدرش دیدار داشتند، برنامه به کلی فرق می‌کرد. او برای آن روز هیچ جلسه‌ای برای خودش با اساتید حوزه که بعضی‌هایشان عضو مجلس خبرگان بودند، در آن جا تنظیم نمی‌کرد. او اصلاً آن روز از خانه بیرون نمی‌آمد تا مبادا با خبرگان مواجه شود! آیت‌الله سیدمجتبی حسینی خامنه‌ای نمی‌خواست حتی به اندازه‌ی ذره‌ای برای رهبری در نظر گرفته شود و به دنبال گرفتن جایگاه‌ها نبود. او زمانی رهبری جمهوری اسلامی را پذیرفت که مجلس خبرگان او را بر این وظیفه‌ی خطیر مکلف کردند.

برگرفته از روایت حجت‌الاسلام والمسلمین مجید تلخابی،
عضو مجلس خبرگان رهبری

برنامه تلویزیونی «دفاع مقدس سوم» شبکه سه؛ رجوع شود

<https://www.tabnak.ir/fa/news/1362288>

به:

د) ساده زیستی

۱۲) دورریز نداریم!

در خانه‌ی آن‌ها، ضایعات نان بی‌معنی بود. مادر خانه، نان سنگگ می‌خرید و غذاهای نانی زیادی درست می‌کرد، اما اگر کمی نان‌ها خشک یا بیات می‌شد، زود غذایی مثل کلجوش درست می‌کرد تا استفاده شود. اگر باز هم خرده نانی می‌ماند، آرد می‌کرد تا برای سوخاری از آن استفاده کند. به بقیه هم سفارش می‌کرد وقتی می‌روند خرید، کیلویی میوه نخرند. همه چیز دانه‌ای تهیه شود، به تعداد نیاز. مادر خانه، عروس نفر اول کشور بود و همسر شهیده‌ی آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای.

برگرفته از نامه‌ی نرگس حداد عادل خطاب به عمه‌اش، شهیده زهرا حداد عادل (که عروس آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای بود).

<https://basirat.ir/fa/news/388807>

منبع:

۱۳) ملحفه‌ی چهل تکه

هر بچه‌ای که توی قوم و خویش به دنیا می‌آمد، بساط خیاطی را پهن می‌کرد و یک هدیه برای نوزاد می‌دوخت؛ مثلاً بالشت یا تشک. با اضافه‌ی پارچه‌ها هم ملحفه‌ی چهل تکه‌ی پتو می‌دوخت. وقتی خودش باردار بود، با اینکه استراحت مطلق برایش تجویز شده بود، دست از نخ و سوزن برنمی‌داشت و با خرده‌پارچه‌ها برای فرزندش عروسک می‌دوخت. آن دست‌دوزهای مختصر، که کوک به‌کوکش آمیزه‌ی ظرافت و ایمان بود، او را هم از تکلف و تجمل سیسمونی بی‌نیاز می‌کرد و هم از خرید کالاهای خارجی.

بله، زهرا حداد عادل، همسر شهیده‌ی آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای، همان کسی بود که گفته بودند سیسمونی فرزندش را از انگلیس خریده و او را در لندن به دنیا آورده؛ آن هم با هزینه‌ی یک و نیم میلیون پوند!

برگرفته از نامه‌ی نرگس حداد عادل خطاب به عمه‌اش، شهیده زهرا حداد عادل (که عروس آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای بود).

<https://basirat.ir/fa/news/388807>

منبع:

۱۴) بازاریشناس ایرانی

زهراخانم حتی آخر بهار هم برای بچه‌های قد و نیم‌قدش که هوس میوه می‌کردند، نوبرانه نمی‌خرید. می‌دانست خیلی از مردم قدرت خرید توت فرنگی و گوجه سبز و ... را ندارند.

یک بار هم که دختر برادرش از او خواسته بود که به بازار بروند و برای دخترک لوازم درس و مدرسه بخرند، زهراخانم مغازه‌هایی را که جنس ایرانی می‌فروختند، نشانش می‌داد: «اگر جوراب خواستی، این‌جا جوراب‌های ایرانی خوبی دارد»؛ «آن مغازه شلوار تولید داخلی دارد» و

به راستی، به شهیده زهرا حداد عادل، که مدافع تولیدکننده‌ی ایرانی بود و در کنار آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای، حتی از معمولی‌ترین افراد جامعه هم ساده‌تر زندگی می‌کرد، وصله‌ی تولد یک و نیم میلیون پوندی بچه و خرید سیسمونی انگلیسی نمی‌چسبد!

برگرفته از نامه‌ی نرگس حداد عادل خطاب به عمه‌اش، شهیده زهرا حداد عادل (که عروس آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای بود).

<https://basirat.ir/fa/news/388807>

منبع:

۱۵ حلقه با برکت

هدیه‌ی خواستگاری، یک قواره پارچه بود. مهریه هم از چهارده تا سکه بیشتر نبود. عروسی را با یک رقم غذا، نه توی تالار، بلکه در همان دوسه تا اتاق منزل قدیمی ساز پدر داماد برگزار کردند؛ جایی که گنجایش بیشتر از دویست میهمان را هم نداشت! لباس عروس هم از خویشان به امانت گرفته شده بود.

پیش از عروسی، وقتی صحبت از خرید عروس و داماد بود، داماد گفته بود: «من نه انگشتر می‌خواهم، نه ساعت می‌خواهم و نه چیز دیگری.» پدر داماد انگشترش را داده بود و به پدر عروس گفته بود: «این انگشتر را یکی برای من هدیه آورده. اگر دخترتان قبول می‌کند، من این را هدیه می‌دهم به ایشان. ایشان به عنوان حلقه هدیه بدهد به مجتبی.» آن انگشتر را دادند به یک انگشترسازی تا حلقه‌اش را اندازه کند برای داماد. خلاصه، خرج حلقه داماد شد همان ۶۰۰ تومان دستمزد کوچک کردن حلقه!

آن عروس و داماد، شهیده زهرا حداد عادل و آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای بودند. اول تا آخر مراسم عروسی پسر رهبر ایران، همین بود!

برگرفته از روایت دکتر غلامعلی حداد عادل، پدر همسر آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای منبع: ماهنامه اشراق؛

رجوع شود به: <https://fararu.com/fa/news/240992>

۱۶) شرط پدران

یکی از آشنایان همسرش که وضع مالی روبه‌راهی داشت، خانه‌ای را در اختیارش گذاشت، اما او با احترام گفت: «ترجیح می‌دهم در خانه‌ی اجاره‌ای زندگی کنم.» او با همان شهریه‌ی طلبگی، خرج زن و زندگی و سه فرزندش را در می‌آورد. شاید ده سال می‌گذشت، اما او برای خودش، عبا و قبای جدید نمی‌خرید؛ از بعضی لباس‌هایش آن قدر استفاده کرده بود که سر آستین‌هایش نخ‌نما شده بود. نه اینکه فقر او از سر بیچارگی باشد، نه! او هم عرضه و سواد پول درآوردن را داشت و هم موقعیتش را، اما به فرموده‌ی پدرش که شرط کرده بود افراد دفترش و مخصوصاً فرزندان‌ش وارد کار اقتصادی نشوند، دور تمکّن و مادیات را برای همیشه خط کشیده بود و زهد را در پیش گرفته بود. زندگی او، نه مثل زندگی افراد معمولی جامعه، بلکه بسیار ساده‌تر از آنان بود. به راستی که آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای، مایه‌ی آبروی پدر شهیدش است.

برگرفته از روایت حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمصطفی احمدی سیستانی، استاد سطوح عالی حوزه‌ی قم و شاگرد آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای

منبع: مستند معزالمؤمنین، تولیدشده در بنیاد بین‌المللی رسانه و فضای مجازی سلمان

۱۷) در مسیر پدر

رفته بود دفتر پدرش تا مثل گذشته، مبلغی را از طرف خودش احتیاطاً به آن جا بپردازد. آخر با خودش گفته بود مبادا در رفت و آمدهایی که به آن جا دارد، از بیت‌المال استفاده کرده باشد و دینی به گردنش باشد. آن روز، یکی از مسئولان دفتر گفته بود خود پدرش هم همین تازگی فلان قدر به دفتر پرداخته است تا مبادا بیت‌المال به عهده‌اش باشد. این کار همیشگی پدر بود؛ کسی که اصلاً از دفتر محل کارش حقوق نمی‌گرفت! حتی هدایایی را که دیگران از عشق و علاقه به او تقدیم می‌کردند، خوب‌هایش را می‌بخشید؛ مثل همان نگین‌های عقیقی که دوستان را یمنی‌اش برایش آورده بودند، ولی او همه را به دیگران داد؛ مثل همان عبای لطیف و گران‌قیمتی که به او هدیه داده بودند، اما او آن را داد به اطرافیانش تا بفروشند و به جای آن، چند عبا بخرند و بدهند به دیگران. پدر هدیه‌های ارزشمند و نفیس را هم به آستان قدس رضوی می‌سپرد؛ مثل همان دیوان حافظ به خط شکسته‌ی نستعلیق وصال شیرازی که یکی از اساتید بزرگ و معاصر خط برایش فرستاده بود. بله، پدر در عین تمکّنی که داشت و می‌توانست با انواع و اقسام محامل شرعی، از مادیات بهره ببرد، اما هرگز استفاده نمی‌کرد. خرج زندگی مختصرش را هم از همان نذوراتی که افراد برای شخص او می‌کردند، انجام می‌داد. حالا این پدر زاهد و بخشنده شده بود الگوی عینی پسرش، آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای.

برگرفته از تنها مصاحبه‌ی آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای، سال ۱۴۰۰.

منبع: رجوع شود به <https://www.tabnak.ir/fa/news/1363675/>

ه) مردمی بودن

۱۸) من حسینی ام!

دهه ۶۰ بود و من فرماندهی لشکر ۱۰ سیدالشهداء بودم. او که کمتر از ۲۰ سال داشت، جزو نیروهای ما بود، اما رزمندگان هویت واقعی اش را نمی دانستند. او به من گفته بود: «من را با عنوان «حسینی» خطاب کنید. من برای ادای تکلیف و انجام وظیفه به جبهه آمده‌ام، نه برای نام و عنوان و فخرفروشی.»

او هر جا خطر بیشتری احساس می شد، حضور پیدا می کرد، نه در مکان های امن تعیین شده. رفت و آمد و سرکشی به خط مقدم را همیشه جزو مبنایها و ملاک های خودش قرار می داد.

آقا سید مجتبی هیچ وقت چیزی بیشتر از دیگر رزمندگان نمی خواست و یا حتی اشاره هم نمی کرد. او به امکانات کم قانع بود. اهل شوخی و بگو و بخند با رزمندگان بود؛ بدون این که کسی بداند او پسر رئیس جمهور وقت، آیت الله سید علی حسینی خامنه ای است!

به روایت سردار علی فضلی، جانشین معاونت هماهنگ کننده ی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

منبع: کتاب خورشید در جبهه

۱۹) آخوندهای آبمیوه‌گیر

پشت لبش تازه سبز شده بود که رفته بود جبهه. آن جا جانباز شده بود، اما باز هم دست از جهاد برنمی داشت. او مبارزه را فقط در دهه‌ی شصت نمی دید. سال‌ها بعد، وقتی بیماری کرونا شیوع پیدا کرد، مدارس علمیه‌ای که او با آن‌ها در ارتباط بود، شده بودند ستاد کمک به مردم؛ از آب سیب و هویج گرفتن برای بیماران تا غسل دادن فوتی‌ها. موقع سیل و زلزله هم شاگردانش را می فرستاد به مناطق آسیب دیده و آن‌ها عمامه به سر می رفتند برای امداد رسانی. همین حالا هم پنج هزار خانواده‌ی مددجو در قم، تحت پوشش مؤسساتی هستند که او با آن‌ها در ارتباط است. بله، آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای، درست مثل رهبر شهید انقلاب، روحیه‌ی جهادی اش بالاست و برای کمک به مستضعفین روز و شب نمی شناسد؛ حتی برای دستگیری از طلاب غیرایرانی نیازمند!

برگرفته از روایت حجت‌الاسلام و المسلمین محمدجواد اکبری،
استاد سطح عالی حوزه و از شاگردان آیت‌الله سیدمجتبی
حسینی خامنه‌ای
منبع: رجوع شود به:

www.khabaronline.ir/news/2205814

۲۰) فرار از فاصله

جانش در خطر بود. محافظ نگرانش بود، اما او تأکید می‌کرد: «طلبه‌ها اذیت نشوند.» بنابراین، افراد بدون بازرسی وارد کلاسش می‌شدند.

او همیشه و تا جایی که امکان داشت، می‌سپرد تا مراقبت‌های امنیتی را پیرامونش کم کنند؛ مبادا ملاحظات دست‌وپاگیر، فاصله‌ای بین او و مردم بیندازد.

او با یک محافظ رفت و آمد می‌کرد؛ آن قدر معمولی که وقتی کسی او و محافظش را در ماشین پژوی ۴۰۵ توی خیابان می‌دید، گمان نمی‌کرد پدرش بالاترین مقام جمهوری اسلامی را دارد! بله، آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای همانند رهبر شهید، مثل مردم زندگی کردن را زیسته است، حتی به قیمت جانش!

برگرفته از روایت حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمصطفی احمدی سیستانی، استاد سطوح عالی حوزه‌ی قم و شاگرد آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای

منبع: مستند معزالؤمنین، تولیدشده در بنیاد بین‌المللی رسانه و فضای مجازی سلمان

۲۱) میان مردم

«برای پسرهای من هیچ حساب جداگانه‌ای از بقیه باز نکنید!»

من در سفر حج بودم و این جمله را حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعلی قاضی عسگر، نماینده‌ی ولی فقیه در امور حج و زیارت، از زبان آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای برایم گفت؛ توصیه‌ای که رهبر شهید انقلاب، قبل از آن سفر حج به ایشان کرده بود. در آن سفر، پسرهای بزرگ رهبر، آسیدمصطفی و آسیدمجتبی، هم از اعضای کاروان ما بودند و من هم سفر ایشان. هر کسی آن دو آقازاده را نمی‌شناخت، گمان می‌کرد انسان‌های معمولی هستند؛ چرا که هیچ وقت خودشان را از مردم جدا نمی‌دانستند؛ منا بین مردم، عرفات بین مردم، هتلشان همانی که بقیه‌ی مردم در آن بودند، غذایشان همانی که بقیه می‌خوردند. آن آقازاده‌ها خودشان نمونه‌ی عملی توصیه‌ی پدرشان بودند.

به روایت حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر ناصر رفیعی باندرکی
تغییر، سخنرانی در حرم مطهر امام خمینی رحمته‌الله علیه، فروردین ۱۴۰۵

منبع: رجوع شود به:

<https://www.tabnak.ir/fa/news/1366601>

۲۲) عکس حاشیه‌ساز

«این‌ها بدحجابین! یه وقت حاج‌آقا ناراحت نشن؟!»

این سؤال محافظ بود که از برادر خانم او پرسید. او و برادرخانمش در بیمارستان بودند. فرزند سومش به دنیا آمده بود و آن دو می‌خواستند بروند دنبال کارهای ترخیص، که کادر اتاق عمل و سوپروایزر بخش آمدند تا با او عکس بگیرند.

محافظ که چشمش به سر و روی بعضی از آن خانم‌ها افتاد، در گوش برادرخانم پیچ‌پیچ کرد. وقتی از خود او سؤال کردند، گفت: «بگذارید عکس بگیرند.»

او با مهربانی ایستاد و یکی یکی با همه‌ی آن‌ها که می‌خواستند با پسر رهبرشان تصویری داشته باشند، عکس انداخت؛ عکس‌های یک آدم خاص، «آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای»، با مردم معمولی، با گوشی‌های معمولی خود مردم، در بیمارستان معمولی رسالت تهران.

برگرفته از روایت فریدالدین حداد عادل (برادر همسر آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای)

منبع: برنامه‌ی تلویزیونی «پدر امت» شبکه دو، تاریخ: ۹ فروردین ۱۴۰۵؛ رجوع شود به:

<https://www.tabnak.ir/fa/news/1364736>

۲۳) کفش‌های گلی

سال ۱۳۹۶ بود و روزهای بعد از زلزله‌ی سرپل‌ذهاب کرمانشاه.

پدر و پسر به چادرها سر می‌زدند. مردم تعارفشان می‌کردند داخل. هر چادری که مردش آن‌جا حاضر بود، پدر اجازه می‌گرفت و وارد می‌شد؛ پسر هم پشت سر پدر.

وقتی همه از چادر بیرون می‌آمدیم، گاهی محافظ‌ها کفش‌های پدر را جلوی پایش می‌گذاشتند. پدر و محافظ‌ها و همراه‌ها و دوربین‌به‌دست‌ها می‌رفتند؛ می‌ماند آقا زاده‌ای که باید از میان گل و شُل و زیر پای جمعیت، کفش‌هایش را پیدا می‌کرد.

— آقای قزلی، تو هم دنبال کفش می‌گردی؟

لبخندش را جواب می‌دادم: «اگر پیدا کنیم هم، این کفش دیگر کفش نمی‌شود!»

بعضی محافظ‌ها و خبرنگارها در روستاهای دیگر آن‌جا، به اقتضای شلوغی و شتاب، فهمیده یا نفهمیده، با کفش وارد چادر زلزله‌زده‌ها شده بودند؛ اما آن پدر و پسر، آیت‌الله‌العظمی سیدعلی خامنه‌ای و آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای، حواسشان به نگه داشتن حرمت زیرانداز مردم هم بود.

برگرفته از روایت مهدی قزلی، روزنامه‌نگار و نویسنده

منبع: <https://farsnews.ir/Haniehaline-jad/1773283511199187606>

۲۴) طلبه دوست داشتنی!

جلوی مسجد امام صادق علیه السلام (بلوار ۱۵ خرداد، شهر قم) ایستاده بودم. مردی میان سال را دیدم که مشغول کندن عکس تازه نصب‌شده‌ی رهبر معظم انقلاب، آیت‌الله سید مجتبی خامنه‌ای بود.

با ناراحتی جلو رفتم و با اعتراض گفتم: «از شما توقع نمی‌رفت عکس رهبری را از دیوار مسجد بکنید!»

او که از اهالی مسجد بود و می‌شناختمش، با آرامش پاسخ داد: «منظوری نداشتم، این عکس را می‌خواهم برای روستایمان ببرم؛ آن‌جا هنوز نداریم.»

هرچند از برخی کم‌کاری ادارات و مسئولان گلایه داشت، اما باز هم با احترام تذکر دادم که اگر نیاز داشت، می‌توانست درخواست کند تا از جایی عکس تهیه شود، نه اینکه تصویر نصب‌شده در مسجد را بردارد.

پس از آن، با شرمندگی عذرخواهی کرد و خواست عکس را برگرداند، اما به او گفتم نیازی نیست و چند عکس دیگر به ایشان دادم.

چشمانش پر از اشک شد و گفت: «روستای ما، یکی از دهات جعفریه، نزدیک دولت‌آباد قم است. سال ۱۳۷۵ از یکی از روحانیون قم خواستیم که روحانی فاضلی را برای تبلیغ به روستای ما بفرستند. چند روز بعد تماس گرفتند و گفتند شخصی به نام «حسینی» به روستای شما خواهد آمد، که بسیار با اخلاق و فاضل است. پس از چند روز، روحانی سیدی به نام حسینی آمد و مدتی

مسئول تبلیغ شد. وقتی دوره‌اش تمام شد، هرچه اصرار کردیم بیشتر بماند، با عذرخواهی رفت. کمی بعد دوباره به قم زنگ زدیم، هم برای تشکر و هم برای درخواست اعزام مجدد ایشان؛ چون اهالی روستا بسیار از رفتار و منش ایشان خوششان آمده بود. اما آن روحانی گفت: «برای ایشان مقدور نیست، مشغله فراوانی دارد.» بعد پرسید: «شما ایشان را شناختید؟»

گفتم: «خیر، ایشان چه کسی بودند؟»

گفت: «ایشان فرزند رهبر انقلاب، سید مجتبی حسینی خامنه‌ای است!»

با شور و هیجان ادامه داد:

«حالا، بعد از حدود ۲۹ سال، وقتی چهره‌ی ایشان را در عکس جدید دیدم، خاطرات آن ایام زنده شد و دلم پر از شوق و ایمان شد...»

به روایت فروغ زال، نویسنده، به نقل از مصطفی فاضلی

منبع: <https://www.mehrnews.com/news/6776000>

۲۵) آخوند و تئاتر!

زهرا اهل فرهنگ بود و مربی پرورشی و معلم جامعه‌شناسی. علاقه‌ی زیادی هم به تئاتر داشت، مخصوصاً در برنامه‌های مدرسه. خیلی‌ها تصور می‌کردند شوهرش که روحانی است و درس خارج را در حوزه تدریس می‌کند، لابد با روحیه‌ی زهرا مخالفت می‌کند و یا لاقلاً خوشش نمی‌آید. اما شوهرش نه یک بار و دوبار که بارها و بارها، با او به تماشای تئاتر می‌رفت. او در صندلی سالن‌های تئاتر شهر تهران، کنار زهرا می‌نشست، میان همه‌ی مردمی که به تماشا آمده بودند. دوم، به خاطر عاطفه‌ای که به زهرا داشت و احترامی که برای علائقش می‌گذاشت؛ و اول، برای این که ارتباط و همراهی‌اش با اقشار گوناگون جامعه برقرار باشد؛ مثل همان به هیأت رفتن‌ها و در تاکسی سوار شدن‌ها و به بازار رفتن‌ها و دیگر مرادده‌هایش با مردم عادی. دوم، به خاطر عاطفه‌ای که به زهرا داشت و احترامی که برای علائقش می‌گذاشت. عاطفه به همسر و محبت با مردم برای او که سرش خیلی شلوغ بود و اصلاً پسر نفر اول کشور بود، شگفت‌انگیز بود! او، شوهر زهرا حداد عادل بود: «آیت‌الله سیدمجتبی حسینی خامنه‌ای.»

برگرفته از روایت فاطمه رایگانی، معلم و پژوهشگر (همکار شهیده زهرا حداد عادل) در برنامه‌ی تلویزیونی «من ایرانم» شبکه نسیم، ۲۹/۱/۱۴۰۵. رجوع شود به:

<https://www.tabnak.ir/fa/news/1368175>

۲۶) داماد خوش اخلاق

در همه‌ی این سال‌هایی هم که با ایشان در ارتباط هستم (از سال ۱۳۷۶)، هیچ وقت صدای بلند یا کلمه‌ای خلاف ادب از ایشان نشنیده‌ام! هیچ وقت نشد که خواهرم از ایشان نزد ما گله کند. هیچ وقت، منزل آن‌ها خشک، تلخ و بی‌روح نبوده است. حاج‌آقا مجتبی [خامنه‌ای] درحالی‌که در درس و کار، جدی و پرتلاش است و معمولاً تا دو یا سه‌ی نیمه شب مطالعه می‌کند، اهل گفتن و خندیدن هم است و با بچه‌ها و جوانان معاشرت می‌کند. ایشان بسیار اخلاقی است و در به کار بردن الفاظ و اظهارنظر در مورد اقوال و اعمال افراد بسیار دقیق است. حتی در مورد بدترین دشمنانش هم منصفانه حرف می‌زند! ایشان اخلاقی‌ترین فردی است که من در طول عمرم دیده‌ام.

به روایت فریدالدین حداد عادل، برادر همسر شهیده‌ی آیت‌الله سیدمجتبی خامنه‌ای

منبع: سالنامه‌ی مثلث، اسفند ۱۳۸۹، شماره‌ی ۷۰؛ رجوع شود به: <https://www.entekhab.ir/fa/news/21782>

۲۷) دعا برای دروغگویان

طلبه‌ها دور استاد را گرفته بودند و سؤال می‌پرسیدند. گوشی‌ام را باز کردم. داشت تلگرامم را چک می‌کردم که پیام کانال «آمدنیوز» روح‌الله زم را دیدم. نوشته بود: «سیدمجتبی خامنه‌ای وارد لندن شد!»

نگاهی به صفحه‌ی گوشی کردم و نگاهی به استاد! زبان توی دهان چرخاندم و گفتم: «استاد، شما چه طور هم‌زمان، هم این‌جا در قم هستید و هم در لندن؟ شما طی الأَرْض بلدید؟!» و پیام زم را نشانش دادم.

آیت‌الله سیدمجتبی حسینی خامنه‌ای لبخند زد و گفت: «این‌ها کسب و کارشان از دروغ است. دعا کنید بتوانند کسب و کار حلالی پیدا کنند.»

به روایت حجت‌الاسلام والمسلمین فتحی شاگرد آیت‌الله
سیدمجتبی حسینی خامنه‌ای

<https://www.aparat.com/v/pez074c>

منبع:

۲۸) روحیه گرفتم!

یکی از شب‌های عملیات «بیت‌المقدس ۳» بود. دیدم ناراحت است. گفتم: «چه شده؟»

اشاره به عینکش کرد و گفت: «این لامذهب شکسته!»

گفتم: «این که ناراحتی ندارد.»

— آخر از عملیات عقب می‌مانم و هی باید به این مشغول بشوم!

آن عملیات خیلی پیچیده بود و احتمال اسارت این نیروها می‌رفت؛ چرا که پیش‌گام‌تر از بقیه بودند. می‌خواستم هر جور شده، او را از عملیات خط‌شکنی دور نگه دارم. پس، به دوستانم پنهانی گفتم: «عینک آقا مجتبی را درست نکنید تا بچه‌ها بروند و ایشان عقب بماند.» اما درست در هنگامی که من مشغول صحبت با بی‌سیم و انجام کارهای دیگر بودم، ایشان عینک را با یک سنجاق موقتاً درست کرده بود و راه افتاده بود به طرف خط. من هم هر چه اصرار کردم، نتوانستم او و فرزند یکی از سران کشور را که همراه هم بودند، نگه دارم.

سریع با برادر علی فضلی، فرماندهی لشکرشان تماس گرفتم و گفتم: «فلانی و فلانی دارند می‌آیند. مواظب باش که در خط‌شکنی شرکت نکنند!»

روز بعد که به منطقه رفتیم، دیدم آن دو روی ارتفاعات «قَشَن»؛ جایی که در نوک نقطه‌ی دفاعی قرار داشت و در محلی که هم تخلیه مجروح از آن جا سخت بود و هم رساندن مهمات و آذوقه، قرار گرفته‌اند!

به برادر فضلی گفتم: «آقای فضلی، این دو نفر به جای خطرناکی رفته‌اند!!! شهادتشان مشکلی نیست، اما اگر اسیر شوند، از نظر تبلیغاتی برایمان خیلی گران تمام می‌شود!»

فضلی گفت: «من دیشب به آن‌ها گفتم، ولی داوطلبانه رفته‌اند.»

آقامجتبی همیشه برای کارهای پیش‌قراولانه و خطرناک، مثل شناسایی، آماده‌ی آماده بود؛ آن قدر که در عملیات «مرصاد»، بهترین و دقیق‌ترین اطلاعات را از ایشان گرفتم. رزمندگان او را نمی‌شناختند؛ اما هر رزمنده‌ای می‌فهمید او، آقاسیدمجتبی حسینی خامنه‌ای، فرزند رئیس‌جمهور وقت است، می‌گفت: «روحیه گرفتم!»

به روایت سردار شهید نورعلی شوشتری، باندرکی تغییر.

<https://fararu.com/fa/news/33653>

منبع: